

رو به رو

گفتگوی ابراهیم حقیقی با مرتضی ممیز

www.ketab.ir



انتشارات جدید

سرشناسه	میز، مرتضی، ۱۴۱۵ - ۱۳۸۴، مصاحبه‌شونده.
عنوان و نام پدیدآور	روبه‌رو: گفتگوی ابراهیم حقیقی با مرتضی میز.
مشخصات نشر	تهران: نجیسه، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	۳۰۴ ص: مصورا ۱۴/۵، ۲۱/۵ س.م.
فروست	زنگنه، ۵.
شابک	978-964-2975-24-2
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا
یادداشت	ص.ع. به انگلیسی: Face-to-face: the interview of ebrahim Haghighi wit Morteza Momayez.
یادداشت	نمایه.
عنوان دیگر	گفتگوی ابراهیم حقیقی با مرتضی میز.
موضوع	میز، مرتضی، ۱۴۱۵-۱۳۸۴ - مصاحبه‌ها.
موضوع	گرافیت‌ها - ایران - مصاحبه‌ها.
موضوع	خوشنویسی - ایران - تاریخ.
موضوع	هنر - ایران - تاریخ - قرن ۱۴.
موضوع	ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷.
شناسه افزوده	حقیقی، ابراهیم، ۱۳۲۸ - ، مصاحبه‌گر.
رده‌بندی کنگره	۱۳۸۹ / ۷۴۳۵ / NC۳۲۳
رده‌بندی دی‌رجس	۷۴۱/۹۵۵:
شماره کتابشناسی ملی	۲۱۷۵۰۲۴۰



انتشارات نجیسه

روبه‌رو

گفتگوی ابراهیم حقیقی با مرتضی میز

طراح جلد: مجید عباسی

نمونه‌خوان و نمایه‌ساز: تارا یکرنگیان

حروفچینی: شبستری

شمارگان: ۲,۰۰۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۰

چاپ و صحافی: پژمان

قیمت: ۹,۰۰۰ تومان

Email: khojasteh_press@yahoo.com

فروش الکترونیکی

www.persianbook.net

نشانی: خیابان انقلاب، مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران، بازارچه کتاب

تلفن ۶۶۲۶۰۲۸۳، فاکس ۶۶۹۵۹۹۲۳

فهرست

۷	پیشگفتار
۱۳	مقدمه
۱۷	خانواده، محیط خانوادگی
۲۹	دوران دبستان و دبیرستان
۵۱	دانشگاه و کمی از زندگی
۷۵	دانشکده هنرهای زیبا
۱۰۳	کار حرفه‌ای در مطبوعات و چاپ
۱۱۹	تأسیس تالار ایران
۱۳۳	کار در کتاب هفته
۱۵۳	ادامه تحصیل در پاریس
۱۵۹	بازگشت از فرانسه، تدریس در دانشکده هنرهای زیبا
۱۶۳	گشایش رشته گرافیک در دانشکده هنرهای زیبا
۱۷۷	نگاهی به اوضاع فرهنگی-سیاسی جامعه ایران در دهه‌های چهل و پنجاه
۱۸۳	صفحه‌آرایی در نشریات
۲۰۳	طراحی پوستر
۲۱۹	طراحی نشانه و نگاهی به خوشنویسی و فرهنگ ایرانی
۲۳۷	صفحه‌آرایی تئاتر و سینما و تجربه در فیلمسازی انیمیشن
۲۴۳	از دواج با فیروزه صابری
۲۵۱	نمایه

فیروزه صابری همسر مرتضی ممیز در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۷۵ پس از رنج بی‌مداوای چند ساله‌ای از بیماری سرطان درگذشت. مرتضی که آشکارا خود را مدیون او می‌دانست (در بخش آخر گفتگو از زبان او می‌خوانیم). راهی جز همسویی و همدردی با فیروزه را نمی‌دانست. در سال‌های آخر عمر فیروزه به هر دری زد تا به دارو یا معجزه‌ای دست یابد. از داروهای گیاهی گرفته تا آخرین دستاوردهای علم پزشکی یا طب سوزنی. در سفری دولتی-نمایشگاهی هنری که به چین داشت او را نیز با خود برد و در میان برنامه‌های رسمی در پی مداواگران معروف طب سوزنی چینی دوید، با امید بسیار در قلب و روحش که همسرش را از مرگ زودرس نجات دهد، اما شمع زندگی فیروزه می‌رفت که خاموش شود و او خود بهتر می‌دانست، چرا که از زبان مرتضی می‌شنویم که در سفر آخرش به آلمان برای طی دوره‌ی شیمی‌درمانی، می‌دانست که راه، بن‌بست است.

پس از درگذشت فیروزه و پایان حضور جمعیت کثیر دوستداران ممیز

در مراسم خاک سپاری، مسجد و خانه او؛ تنهایی ای که او اصلاً نمی‌شناخت و نمی‌خواست، به سراغش آمد.

روزی از او پرسیدم: «این ضربه بزرگ (آنچنان که خود می‌گفت) تأثیری در کارت گذاشته یا خواهد گذاشت؟» گفت:

«نمی‌دانم. به سزارین و زایمان از پیش معین شده هیچ اعتقادی ندارم.» اصلاً دلش نمی‌خواست به مرگ بیندیشد. چنانچه در دوران بیماری خود او نیز دیدیم که ذره ذره وجودش منکر مرگ بود و هر آن خواستار برخاستن تخته‌بند تن از بستر احتضار.

آلام روحی‌اش که آرام شد، دوستان از دور و نزدیک به مراقبتش پرداختند. در دیدارهای همیشگی، هر از گاهی خواستار ترتیب دادن گفتگویی شدم که پذیرا شد اما فرصت به دست نیامد.

در بابل، در خانه احمد نصراللهی نقاش با ناصر حریری آشنا شدم. ناصر حریری که قبلاً گفتگوهای مفصلی با اهل ادب و شعر و قصه انجام داده و منتشر کرده بود از من خواست که با حضور من در گفتگویی با مرتضی، کتابی هم در زمینه هنرهای تجسمی فراهم کند، که در عمل، من، هم نقش پاسخگو و هم نقش پرسش‌گر را پیدا می‌کردم چرا که در آن مبحث، اطلاعات بیشتری از او داشتم و دیگر اینکه اطلاعات تصویری او تنها از شنیده‌هایش بود چرا که نابینا بود و این گفتگو راه به جایی نمی‌برد و او که اصلاً ندیده بود و فقط شنیده و خوانده بود با ما که متکی به دانش تصویر و دیدار بودیم به یک مقصد نمی‌رفتیم.

مضاف بر آنکه دانش شنیداری او بر بنیان ادبیات و شعر و الزاماً

تحولات اجتماعی و سیاسی معاصر استوار بود، می‌خواست که فقط از این دوروزن گفتگو را بسنگرد یا بسنگریم که هنرهای تجسمی ایران و علی‌الخصوص گرافیک در حضور و رشد معاصر خود غیر از سال‌های اول مشروطیت و سپس سال‌های اول انقلاب پایگاه اصلیش (برخلاف شعر معاصر) اصلاً مبارزات طبقاتی و سیاسی اجتماعی نبود. اگرچه تمام توش و توان هنرمندان نوگرا چه در کار و یا آموزش، همسویی با مدرنیته و ایجاد بسترهای فرهیخته برای ترسیم آینده‌ای روشن به کار می‌رفت. این‌گونه راندن پرسش‌های راهبر به تنها مؤلفه‌های سیاسی و طبقاتی در جلسه‌ی سوم ما را به جدل و بیراهه‌کشاند و به ناگزیر قطع شد.

نطفه درک خالی بودن جای نوشته‌هایی از خاطراتِ مردی که تمام تلاش بود و حضوری پرمایه در چاروسوی هنرهای تجسمی معاصر و گرافیک ایران داشت از اینجا در من بسته شد به علاوه، نگرانی آنکه مبادا مرتضی در غمی که داشت بی‌حوصله یا فرسوده شود، مرا بر آن داشت تا برای گفتگو زودتر اقدام کنم.

نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۷۷ در فرصت تعطیلات سه‌روزه دهه اول محرم با قرار قبلی همراه او و دوست مشترکمان ام‌رالله فرهادی بنا به خواست او به خلوت خانه‌اش در روستای گردان (بعد از شهر کرج) رفتیم و گفتگو از آنجا و در آن شب آغاز و ضبط شد و سپس در تعطیلات میان هفته و جمعه‌های پی در پی ادامه داشت تا اینکه در آبان همان سال به پایان رسید.

در این دیدارها گاهی مریم زندگی حضور داشت که عکس می‌گرفت و

بهمن کیارستمی هم که دوران سربازی اش را می‌گذراند بعضی جمعه‌ها به ما می‌پیوست که فیلم می‌گرفت. من هیچ قصدی جز جمع‌آوری و ضبط خاطرات نداشتم اما مرتضی دلش می‌خواست از برداشت‌های بهمن فیلمی کوتاه از گفته‌ها و کارهایش ساخته شود که بهمن این کار را انجام داد، اگرچه آن ساخته را مرتضی نپسندید اما خوشبختانه برداشت‌های بهمن سال‌ها بعد جای جای در مراسم بزرگداشت مرتضی - آن‌گاه که او دیگر نبود - به نیکی یادش را زنده کرد.

چند سالی که از این نشست‌ها گذشت، برای پر کردن جای خالی کتاب‌های گرافیک چند نفری از دوستان طراح من جمله خود من به فکر چاپ و نشر این گفتگوها درآمدیم. به این قصد، حمیدرضا و صاف پیاده کردن نوارها را به عهده گرفت که پس از مدتی طولانی دستنویس حجیمی شد که ویراستاری و غلط‌گیری آن با مشغله‌های زیادی که داشتم مرا می‌ترساند و پس می‌زد. بعد از درگذشت غم‌انگیز مرتضی در ۱۵ آذر ۱۳۸۴ - در پی بیماری درازمدت او - محمودرضا بهمن‌پور مدیر نشر نظر، به فکر چاپ کتابی از عکس‌های مرتضی افتاد که عکس‌ها همه جمع شد اما کتاب ماند برای دیرتر. در این میان، من نوارها و دستنوشته‌ها را به او سپردم تا کسی ویرایش و آماده‌سازی را به عهده بگیرد. نشد، که نشد.

دستنوشته‌ها مفقود شد اما خوشبختانه نوارها موجود بود.

در سال ۱۳۸۸ به پیشنهاد رضا یکرنگیان مدیر انتشارات خجسته و دوست دیرین سال‌های دور، نوارها به او سپرده شد که با تلاش سخت‌کوشانه‌اش آنها را پیاده‌سازی و ویراستاری کرد و در بدهستان‌های

فصل به فصل، باز خوانی، ویرایش مجدد، غلط‌گیری و حروف چینی شد و این! ماحصل کار است. شاید باید وقتش می‌رسید.

اگرچه دوازده سال از تاریخ گفتگو می‌گذرد، اما گفته‌ها همچون خود مرتضی شفاف، بُرا و گاهی گزنده‌اند. در بازخوانی‌های دوباره پس از گذشت سال‌ها از آن نشست‌ها و گذشت سال‌ها از نبودن مرتضی، آن تکیه گاه تنومند حرفه‌ای‌های گرافیک، ته‌نشستِ ذهنی خوش‌آیندی را مزمره کردم. اگرچه ممکن است بسیاری گفته‌ها را به سهو یا عمد یا فراموش کرده یا از بی‌حوصلگی نگفته باشد، یا به زعم بعضی، روایت یکسویه خود را نقل کرده باشد، با این همه، رنگِ روشنِ “صداقتِ ممیزی” در خط به خطِ حرف‌ها موج می‌زند.

حرف‌ها تابلوی راهنمای بزرگ و خوانای جاده کمال و نیکوخواهی و آزاداندیشی و توسعه‌طلبی است. سرگذشت بزرگ شدن بچه و کوچ پس‌کوچه‌های مردم طبقه متوسطِ دورانی که ماجراهای بسیار داشته است و از خود، مردی می‌سازد که بی‌هیچ وابستگی به ارباب زور و مال و اشرافیت، سرآمد همه می‌شود و سرنمون‌تر.

تصاویر به جا مانده از مراسم تشییع پیکر او در خانه هنرمندان ایران و خاکسپاری‌اش در روستای باغبان‌کلا در گردان در جوار مزار فیروزه، از کثرت جمعیت حاضر، نشان از حضور پررنگ او در خاطره جمعی ملتی است که ندیده، او را بزرگ می‌داشتند.

در این نشست‌ها سعی کرده‌ام تنها پرسشگر باشم و یا تلنگری بزنم به گوشه‌ای ناگفته یا نکته‌ای جا مانده را یادآوری کنم. مگر در دو سؤال که

ناگزیر به تحلیل از دیدگاه خود بودم که او با دانش، روش و منش خود پاسخ‌گویی کرده است. سعی کردیم با توضیحات در پانوشته‌ها، آنچه را که ممکن است در نظر بعضی، مخصوصاً جوانان، تاریک بنماید، آشکارتر کنیم. عکس‌های انتهای کتاب هم مجموعه‌ای است در همین راستای نمایش اسناد مکمل اطلاعات و دانش، برای آنها که تازه آمده و آنها که تازه‌تر خواهند آمد.

ابراهیم حقیقی

بهار ۱۳۸۹

توضیح آنکه زیرنویس‌هایی که با حرف «و» مشخص شده‌اند، به معنی ویراستار و آنهایی که با حروف «اح» مشخص شده‌اند، به معنای ابراهیم حقیقی است.

ابراهیم حقیقی: مرور خاطرات، این حُسن را دارد که می‌توان مطالب و موارد ناگفته را کشف کرد. در حقیقت شاید از این راه، نکات تاریک و مغفول‌مانده یک دوره تاریخی خاص روشن شوند. جهان‌بینی یک متفکر — در اینجا یک هنرمند — را از مشاهده و مطالعه آثار و خاطرات او می‌توان درک کرد.

مهم است بدانیم که یک هنرمند چگونه زیسته و در چه وضعیتی رشد کرده است. چه عواملی سبب شده‌اند که چگونه کار کند.

من معتقدم «خاطراتِ خودنوشت» با «خاطرات کسی که آن را برای شخص دیگری بازگو کرده است» به‌خصوص آنکه آن شخص شنونده — یا مصاحبه‌کننده — خودش هم اهل فن باشد، فرق بسیار دارد و با ارزش‌تر است. «خاطرات» به صورت گفتگو یا مصاحبه این برتری را نسبت به «خاطراتِ خودنوشت» دارد که ضمن گفتگو، سؤال‌های بی‌شماری مطرح می‌شوند — که شخص، هنگام نوشتن خاطرات، از آنها غافل می‌شود.

این گفتگو، درواقع، یک نوع یادآوری خاطرات است و ممکن است در بعضی از موارد، چالش برانگیز باشد.

چون می دانم که نوشتن، برای شما همیشه سخت بوده است. تا زمانی که فیروزه حیات داشت، شما می گفتید و او می نوشت.

من به دلیل اینکه از دیرباز با شما آشنا هستم و خودم را به شما نزدیک حس می کنم و فکر می کنم شناخت خوبی از شما دارم، بنابراین وظیفه خود می دانم که با شما یک گفتگوی مفصل و طولانی انجام بدهم. امیدوارم حاصل این گفتگو منبع و مأخذ مطمئنی برای پژوهشگران در زمینه های درک دوره ای از: تاریخ معاصر ایران، تاریخ هنر ایران، جامعه شناسی و یا رویدادهای مهم هنری باشد.

اگر یکی از شاعران یا نویسندگانی که با شما یوشیج همعصر بود، و با شما گفتگو می کرد، حتماً چیزهایی خیلی بیش از اینکه اکنون از شما، از دوران شما می دانیم، می دانستیم؛ درک ما از شما و دوران او، خیلی بیشتر از درکی بود که اکنون از شما و دوران او داریم.

نه فقط شما، می بایست با تمام اندیشمندانی که در زمینه های مختلف فرهنگی و هنری زحمت کشیده اند و به اصطلاح «استخوان خُرد کرده اند» گفتگو می کردند — متأسفانه اکنون تعدادی از آنها در قید حیات نیستند. اما آن تعدادی را که هستند، باید از دست نداد و با آنان به گفتگو نشست.

اگر موافق باشید، من گفتگوی خودم را براساس یادداشت هایی

که تنظیم کرده‌ام، شروع کنم. به این ترتیب: دوران کودکی، مدرسه، دانشگاه و بعد، دوران حرفه‌ای کار گرافیک و... فکر می‌کنم این ترتیبی که من پیشنهاد می‌کنم، نظمی هم در خودش دارد.

مرتضی ممیز: (پس از کمی مکث) این کار، مثل این است که به آدم بگویند: بیش از این می‌خواهم از تو عکاسی کنم. خوب. آدم، اول باید با دوربین خیلی آخت باشد و اصلاً برایش مهم نباشد که دارند از او عکس می‌گیرند. مهم این است که من با دوربین یا ضبط صوتی که در مقابلش قرار گرفته‌ام، رودربایستی نداشته باشم و احساس صمیمیت کنم. این رودربایستی، مقداری از صمیمیت آدم را می‌گیرد.

ولی مهم این است که نه تنها من، بلکه دیگران هم باید تجربیات حرفه‌ای‌شان را در اختیار همه بگذارند. متأسفانه ما تجربیات حرفه‌ای‌مان را به صورت مدون برای نسل‌های بعدی نمی‌گذاریم. برای مثال، نسل‌های بعد از انقلاب، با نسل‌های قبل از انقلاب به‌طور کامل قطع رابطه کردند - چه بد، چه خوب - این گفتگوها و در حقیقت، انتقال تجربه‌ها، برای نسل‌های بعدی می‌تواند بسیار راهگشا باشد. از این جهت این کار شما، کار بسیار مفیدی است.

اما اینکه چگونه و از کجا شروع کنیم، از کجا نظم بدهیم.

خدمت شما عرض شود، مسائلی که در دوران کودکی انسان اتفاق می‌افتد، در خط مشی آینده‌ی انسان، خیلی تعیین‌کننده هستند. اما به شرط اینکه آدم دچار خودشیفتگی نشود. خاطرات دوران کودکی هرکس، برایش عزیز است. من آن خاطراتی را بازگو می‌کنم که

راهگشای شناخت و پایه‌هایی باشد برای تجربیات بعدی. بنابراین از خاطرات دوران کودکی، نوجوانی و جوانی، آنهایی را می‌گویم که برای خواننده — یا شنونده — مفید باشد.

www.ketab.ir